

زبان و ادب فارسی
(نشریه سابق دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز)
سال ۶۸، بهار و تابستان ۹۴، شماره مسلسل ۲۳۱

بررسی تحلیلی مفهوم ظلم و مصادیق آن در شعر پروین

دکتر محمدباقر بهادری*

استادیار دانشگاه تبریز

افسانه سلمانی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

چکیده

پروین ستاره تابناک ادب فارسی است که صورت زیبا و محتوای غنی اشعار او کاوش‌های مختلف را می‌طلبد که این سطور یکی از آنهاست. در این پژوهش که به روش کتابخانه‌ای صورت گرفته، چگونگی بازتاب ستم و ستمگری در نظام فکری پروین بررسی شده و این نتایج رخ نموده است که وی در قالب‌های گوناگون شعری خود، عالمانه به ظلم و آثار و عواقب آن پرداخته و ستم را موجب تیرگی روان و بدنامی و تباهی دنیا و آخرت انسان دانسته و خلاقیت را به ظلم‌ستیزی و ستم‌پذیری فراخوانده است. در اندیشه پروین ظالم به مار و اژدهای گزنده و گرگ درنده و تیغ شکافنده همانند شده و حاکمان و کارگزاران، قاضیان، صیادان و زراندوزان چهار گروه بیدادگر به شمار آمده‌اند. مدینه فاضله پروین شهری عاری از ستم و دارای رفاه و آسایش توأم با ارزش‌های انسانی است. او ستم‌پذیری مردم را عامل تداوم ستمگری ظالمان دانسته و با تکیه بر «الناس علی دین ملوکهم» خطای مردم را به خطای حاکمان پیوند داده است.

کلیدواژه‌ها: ظلم، ظالمان، شعر، پروین، مبارزه.

تأیید نهایی: ۹۴/۱۰/۵

تاریخ وصول: ۹۴/۱/۱۷

*.Email: bahadori@tabrizu.ac.ir

۱- مقدمه

تاریخ آکنده از ستم‌های فرمانروایان ظالمی است که مردم بسیاری را بی‌گناه کشته و کودکان زیادی را یتیم کرده‌اند و بیوه زنان بی‌شماری را به طعام شبانه فرزندانشان محتاج گذاشته و خود نیز در نهایت داغ «أَلْمَلِكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَ لَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ» خورده و دیده اند که:

نماند ستمکار بد روزگار بماند بر او لعنت پایدار

(سعدی، ۱۳۷۲: ۷۵)

از این رو شواهد فراوان تاریخی و آموزه های دینی، همه از زشتی ستم و ضرورت ستم‌ستیزی سخن می‌گویند و پیوسته بر ترسیم چهره کریه ظالمان تاکید می‌ورزند که آیات «ان الله لا يحب المعتدين» (بقره/۱۹۰)، «والله لا يهدى القوم الظالمون» (بقره/۲۵۸)، «والكافرون هم الظالمون» (بقره/۲۵۴)، «فلا عدوان الا على الظالمين» (بقره/۱۹۳)، «لا ينال عهدى الظالمين» (بقره/۱۲۴)، «و من اظلم ممن منع مسجد الله ان يذكر فيها اسمه» (بقره/۱۱۴) و «ومن اظلم ممن افترى على الله كذبا او كذب باياته انه لا يفلح الظالمون» (انعام/۲۱) و کلام علی علیه السلام از باب نمونه گواه این مدعایند که فرموده‌اند: به درستی که خداوند خلق خویش را بارز نمود، بر نفس خویش قسم خورد و فرمود: به عزت و جلالم سوگند که از ظلم ظالمی عبور نخواهم کرد هرچند آن ظلم کف دستی به کف دست دیگر باشد، هرچند با مسح کردن یک کف دست و یا شاخ زدن میان گوسفندان شاخدار به گوسفندی بی شاخ باشد. (حرعاملی، ۱۳۸۹: ۶۰۶)

بر این اساس از بدو خلقت بشر، تقابل مظلوم و ظالم وجود داشته و هرکدام برای حذف و هدم هم جنگیده‌اند. در این میان، مبارزانی هم از قبیله سخنوران ظهور کرده و شجاعانه در برابر ظالمان ایستاده اند که سلاحشان نه شمشیر که قلمی تیز بوده علیه بیدادگران و برای افشای ظلم آنان. از این رو ستم با انواع و جوانبش، بازتاب گسترده‌ای در ادبیات یافته که پروین یکی از آن بازتاب‌دهنده‌ها در پهنه ادب فارسی است.

۲- اهمیت پژوهش

پروین را «می‌توان بزرگترین سخنوری دانست که از جنس زن در تاریخ ادبیات ایران ظهور کرده است.» (خانلری، ۱۳۷۰: ۲۷۳) و دیوان او در پند و اندرز و نشان دادن مکارم اخلاق و تعریف حقیقت دنیا از نظر فیلسوف عارف و تسلیت خاطر بیچارگان و ستمدیدگان و مفاد «قل متاع الدنيا قليل» دل خونین مردم دانا را سراسر تسلیتی است. «گلبن، ۱۳۷۰: ص ۲۱۰) از این رو، غور در جنبه معنوی و

لفظی و فنی اشعار او و بررسی مسایل مختلف انسانی و اجتماعی دیوان وی به رغم فراخ دامنی و متنوع بودن، ناگفته پیدا و از هر نظر سودمند است؛ این درس آموزی و غنی و پرمعنی بودن و نیز زیبایی کلام او ضروری نمود که در این سطور چگونگی بازتاب یکی از آن موضوعات، که مفهوم ستم و مصادیق آن و گروه‌های ستمگر و آثار زیانبار آنهاست، تبیین و نگاه و نظر پروین در این خصوص بررسی گردد.

۳- پیشینه پژوهش

ادبیات فارسی دریای بیکرانی است که درهای ثمین و مواهب رنگین و بسیارگرانسنگ اعتقادی، عرفانی، اخلاقی و مسایل و مطالب گوناگون اجتماعی و انسانی دیگر آن را نمی توان احصا کرد و در صندوق و سینه دفترها گنجانند که این مختصر نیز از آن قاعده مستثنی نیست. زیرا به گوشه ای از یک موضوع توجه دارد که خود وسعت فراوان و پیشینه گسترده دارد. ستم و ابعاد، مظاهر، آثار و عواقب دردناک چنان در ادبیات بازتاب یافته است که یکی از هزاران آن نیز چندین پژوهش می طلبد که بناچار از میان همه بدین اشاره بسنده می کنیم که سعدی می گوید:

خرابی و بد نامی آید ز جور رسد پیش بین این سخن را به غور

(سعدی، ۱۳۸۶: ۲۵)

گریزد رعیت ز بیدادگر کند نام زشتش به گیتی ثمر

(همان: ۲۶)

و ضمن یادکرد از پادشاهان باستان علت انقراض حکومت آنها را ستم می داند و فرجام ستمگر را بیچارگی و دریوزگی می خواند:

خبر داری از خسروان عجم که کردند بر زیر دستان ستم
نه آن شوکت و پادشاهی بماند نه آن ظلم بر روستایی بماند
خطابین که بر دست ظالم برفت جهان ماند و او با مظالم برفت
و گر جور در پادشاهی کنی پس از پادشاهی گدایی کنی

(همان: ۴۰)

نظامی نیز ستم را مایه ویرانی حکومت و باعث شرمندگی می داند و رسم نامبارک می شمارد:

نیست مبارک ستم انگیختن آب خود و خون کسان ریختن

(نظامی، ۱۳۷۲: ۴۲)

پروین نیز به دلیل اهمیت و نقش مخرب ستم در زندگی انسان‌ها از طرح و تصویر آن غافل نمانده و در قصاید و مقطعات و تمثیلات خود با زبان و بیان زیبا و محتوای غنی مفهوم و مصادیق و تبعات آن را نمایانده است. اگرچه منزلت بلند پروین موجب شده دیوان وی همیشه قرین توجه ادبا و پژوهشگران گردد و پژوهش‌های مختلف و پیوسته در حوزه کلام پروین صورت گیرد و کتب و مقالات و رسالات متعددی نگارش یابد و یادبودهای مختلف برگزار گردد؛ مانند «حکیم بانوی شعر فارسی از رحیم چاووش اکبری، یادنامه پروین از علی دهباشی، یادمان پروین از اردکانی طباطبایی، پروین شاعره‌ای از تبار روشنائی‌ها از احمد دانشگر، جاودانه پروین از حسینی، پروین ستاره آسمان ادب فارسی از محمد جواد شریعت و نوشته‌ها و تحقیقات دیگر. در هیچ یک از پژوهش‌های انجام یافته مفهوم ظلم و مصادیق آن در اندیشه پروین و نیز گروه‌های چهارگانه ظالمان و آثار آنها تبیین و زوایای پنهان و پیدای نگاه او به این موضوع تشریح نشده است.

۴- روش و هدف پژوهش

این پژوهش که یک کار بنیادی است، به روش کتابخانه‌ای انجام یافته و در پی این است که نوع نظر و کلام پروین را بگشاید و معنی و مصادیق و آثار ظلم و سیما و فرجام ظالم را در آینه نگاه و باور شاعر معلوم کند.

۵- ستم و ستمگران در شعر پروین

پروین در اشعار خود به صراحت و یا اشاره از ستم سخن گفته و معتقد است که ستم، روان انسان را سیاه و دنیای انسانی را به دنیای حیوانی و پایین‌تر از آن بدل می‌کند؛ او خود در دوره‌ای پرآشوب زندگی می‌کرد که «رضاخان با خلع احمدشاه از سلطنت، دوره‌ای جدید از دیکتاتوری را آغاز نموده و ملت ایران از فقدان آزادی در رنج شده و از مزایای اجتماعی دموکراتیک محروم گشته بود و استبداد سلسله قاجار بدتر از وضع سابق در سلسله پهلوی ادامه داشت.» (دهباشی، ۱۳۷۰: ۴۷۳)

در دوران سیاه رضاخانی و غرب‌زدگی هر چند که برخی زنان به زور و اجبار به کشف حجاب و دوری از عفاف گرفتار آمدند و وسیله‌ای شدند برای پیش‌برد اهداف استعماری اجانب و رضاخان، اما زنان زیادی نیز چون پروین اعتصامی با روشن‌فکری و بیداردلی بر ستم و ستمگری تاختند. او «نابرابری‌ها و جور و ستم زورمداران و حکومتگران عصر خود را لمس کرده است و در ستم ستیزی سهم بسزایی دارد. با همه جوانی، چون پهلوانی دلاور با شمشیر قلم و بیان در میدان اندیشه و قلم با قامتی استوار و قدم‌های متین می‌ایستد.» (چاووش اکبری، ۱۳۷۸: ۷۱) او اگرچه همچون فرخی یزدی و

برخی دیگر، آشکارا با ظلم‌های حکومت وقت به مخالفت بر نمی‌خیزد، اما در قالب تمثیلات و مناظرات زیبا، از زبان همه کس و همه چیز در ذم ستم و ستمگران سخن می‌راند؛ او در اشعارش «به مظلومیت جهان بشریت می‌اندیشد و نژاد و کیش و ملیت برای او مطرح نیست» (همان: ۷۶)؛ تنها چیزی که برای او مطرح است انسان و انسانیت است؛ چون «او شاعری است که انسان و انسانیت را سروده است.» (دهباشی، ۱۳۷۰: ۹۳)

شمشیر مبارزه پروین شعر اوست او ظالمان را به گروه‌های مختلف تقسیم می‌کند و آثار و زیان-هایشان را به شرح زیر هنرمندانه برمی‌شمارد:

۶- اوصاف ظالمان در شعر پروین

پروین در تعریف مفهوم ظلم و افشای سیمای ظالمان و ترسیم عمق شناعة رفتار آنها از یک سو و ایضاح مطلب و جلب مخاطب از سوی دیگر و نیز انعکاس نقش ویرانگر بیدادگری در به هم خوردگی حیات طیبه آدمیان از صنعت زیبایی‌شناختی و مهارت تصویرسازی مدد می‌گیرد و با توسل به آرایه تشبیه در انتقال بهتر مقصود می‌کوشد.

۶-۱- تشبیه ظالمان به مار و اژدها

وی با همانند کردن ستمگران به گزندگان از سیرت سیاه آنها پرده برمی‌دارد و با این تشبیهات زیبا و مناسب، عادتشان را چون پیشه و عادت گزندگان می‌خواند که نیش زدن و آزار و اذیت رساندن و کشتن است؛ به بیانی دیگر شاعر ظالمان را حیوانات زهردار می‌بیند که با سم مهلک ستم، مرگ انسان‌ها را رقم می‌زنند:

گر ستم از بهر خویش می‌نپسندی عادت کژدم مگیر و پیشه‌ی ثعبان

(اعتصامی، ۱۳۸۹: ۲۳۵)

۶-۲- تشبیه ظالمان به قوم یا جوج و ماجوج

در بیت زیر با تلمیح به داستان یا جوج و ماجوج که با فسادشان بر مردم رنج می‌آفریدند (انبیا، ۹۶) و (کهف، ۹۳-۹۴) ظالمان را به آنها مانند می‌کند که مردم را به دام بلا می‌اندازند و لذت زندگی را از آنها می‌گیرند.

تاکی خام فریبی تو نه یا جوجی چند بلعیدن مردم تو نه ثعبانی

(همان: ۲۸۹)

۳-۶- تشبیه ظالمان به گرگ

وی در نگاهی دیگر ظالمان را چون گرگ می‌خواند که بر مردم حمله‌ور می‌شوند و آنها را با چنگ و دندان می‌درند:

چند کنی همچو گرگ، حمله به مردم چند دریشان به ناخن و دندان؟
(همان: ۲۳۵)

پروین در همه این ابیات ظالمان را مستقیم مخاطب قرار داده و با جرأت و شجاعت تمام، رودررو و چشم در چشم ظالمان ایستاده و بر آنها تاخته و رسوایشان ساخته و به این طریق مخاطبان را به بی‌پروایی در برابر ستم دعوت کرده است.

۴-۶- تشبیه ظالمان به تیغ و پیکان

او در منظر دیگر ظالمان را تیغ و پیکان می‌نامد و بدین سان می‌کوشد از هر چیزی کمک گیرد تا چهره حقیقی آنها را بهتر عیان کند؛ زیرا «مضامین ضد استبدادی، ظلم‌ستیزانه و آرمان‌طلبانه، استخوان‌بندی اغلب اشعار پروین را تشکیل می‌دهد و در کمتر مجموعه اشعار شعرای یک صد سال اخیر ایران این گونه، مبارزه عدالت خواهانه متبلور است» (دهباشی، ۱۳۷۰: ۸):

به دل سوختگان چند شوی پیکان به دل خسته دلان چند زنی نشتر؟
(همان: ۲۳۵)

از این ابیات برمی‌آید که مدینه فاضله پروین شهری است عاری از ستم پادشاهان در عین رفاه و آسایش مردمان آن، توام با ارزش‌های انسانی؛ از این رو برای بنا ساختن این آرمان‌شهر، سلاح زبان و شعر به دست می‌گیرد و از ژرفای جان اشعارش را با مصالح ستم‌سوزی کنار هم می‌چیند که ریشه ظلم و ظالمان را برکند.

۷- گروه ظالمان در شعر پروین

پروین بیدادگران را به چهار گروه تقسیم می‌کند و آنها را در چهار تیپ مختلف می‌بیند:

۱-۷- حاکمان و پادشاهان

یکی از گروه‌های اصلی ستمگران در نگاه پروین فرمانروایان است و از شاخص‌ترین اشعاری که ظلم حاکمان در آن به بهترین نحو به تصویر کشیده شده است، قطعه «اشک یتیم» است که هر خواننده‌ای

را به تعجب می‌آورد که چگونه شاعری جوان، توانسته است با ظرافت و مهارت در گفتگویی کوتاه میان دو شخص از پایین جامعه (پیرزن و کودکی یتیم) مفاهیم مهم اجتماعی و سیاسی را بگنجاند. «پروین در جامعه شتابان رو به ویرانی و فروریختگی ارزش‌ها می‌ستیزد و آرام ندارد و همچنانکه اندرز می‌دهد و حقیقت را می‌نمایاند، بدی‌ها را هم برملا می‌سازد و گاه تا حد یک مبارز پرخاشجو پیش می‌رود که شعر اشک یتیم نمونه روشن از این پرخاشجویی است.» (دهباشی، ۱۳۷۰: ۴۳۴)

در این قطعه پادشاهی را می‌بینیم که مال رعیت را چپاول می‌کند و این روح غارتگری‌اش از تاج درخشانی که بر سر دارد، پیداست. توده مردم از ظلمی که این چوپان گرگ‌نما بر آنها روا داشته است، بی‌خبرند؛ زیرا با شوق برسروکوی او به نظاره ایستاده‌اند و حتی ماهیت تاجی را که بر سر پادشاه است نمی‌دانند. اما در این میان دو نفر نسبت به بقیه آگاه ترند: کودکی یتیم، که ذهن جستجوگرش متوجه تابناکی تاج پادشاست و پیر زنی آگاه و باتجربه؛ که سالیان سال شاهد ستم پادشاه و وحشی‌گری‌های او بوده و تنها اوست که می‌تواند به سوال تفکربرانگیز کودک یتیم پاسخ دهد:

پرسید زان میانه یکی کودک یتیم	کاین تابناک چیست که بر تاج پادشاست
آن یک جواب داد چه دانیم ما که چیست	پیداست آن قدر که متاعی گرانبهاست

(اعتصامی، ۱۳۸۹: ۱۲۶)

پیرزن گوژپشت خسته از جور پادشاه زمانه، به جمع نزدیک می‌شود و پاسخ می‌دهد: «این اشک دیده من و خون دل شماست». او سرخی نگین پادشاه را زیبا نمی‌بیند؛ چون این سرخی، در نگاه انسان حقیقت بین سرخی خون دل و دیده مردم مظلوم است؛ لذا در وصف پادشاه ظالم می‌گوید:

ما را به رخت و چوب شبانی فریفته است	این گرگ سال‌هاست که با گله آشناست
آن پارسا که ده خرد و ملک رهزن است	آن پادشا که مال رعیت خورد، گداست

(همان)

اما شاه بیت این قطعه رهنما می‌شود تا راز تابناکی گوهر پادشاه افشا شود:

بر قطره سرشک یتیمان نظاره کن	تا بنگری که روشنی گوهر از کجاست
------------------------------	---------------------------------

(همان)

در این بیت، پیرزن از ماهیت واقعی تاج پادشاه پرده برمی‌دارد و کودک یتیم هم پاسخ پرسش خود را می‌یابد؛ که اشک او و امثال اوست که این تابناکی را به گوهر تاج پادشاه بخشیده است. گویی

پروین در این قطعه، از شعر «گدای شهر» انوری، شاعر سده ششم هجری، الهام می‌گیرد که گفته است:

<p>گفت کین والی شهر ما گدایی بی‌حیاست صد چو ما را روزها بل سال‌ها برگ و نواست آن همه برگ و نوا دانی که آنجا از کجاست لعل و یاقوت ستامش خون ایتام شماست گر بجویی تا به مغز استخوانش زان ماست زانکه گرده نام باشد یک حقیقت را رواست هر که خواهد گرسلیمانست و گر قارون گداست</p>	<p>آن شنیدستی که روزی زیرکی با ابله‌ی گفت چون باشد گدا آن کز کلاش تکمه‌ای گفتش ای مسکین غلط اینک از اینجا کرده‌ای در و مروارید طوقش اشک اطفال من است او که تا آب سبو پیوسته از ما خواسته است خواستن کدیه است خواهی عشر خوان خواهی خراج چون گدایی چیز دیگر نیست جز خواهندگی</p>
---	--

(انوری، ۱۳۷۶: ۴۳)

این تأثیرپذیری از شعرای قدیم کاملاً طبیعی است؛ زیرا پروین از کودکی با سروده‌های شعرای پیشین انسی داشته و این امر بیشتر به دلیل وجود پدری فرهیخته و اهل ادب و هنر بوده است. همچنین منزل پدر پروین وعده‌گاه شاعران و نویسندگان توانایی بود؛ افرادی چون «سید نصرالله تقوی جامع و مصحح دیوان ناصر خسرو و در عین حال به طرز سنایی و احیاناً به تتبع اشعار او علاقه می‌ورزید، دهخدا با مثنوی مولانا و با حدیقه سنایی مأنوس بود...» (زرین کوب، ۱۳۶۵: ۵۵). مسلماً پروین از دانش چنین افرادی بهره برده است.

وی در جای جای دیوانش از زبان مظلومان از ظالمان شکایت می‌کند اما «شکایت ستم‌زدگان در ضمیر لایتناهی پروین همیشه آه و ناله زودگذر نیست. این شکایت‌ها غالباً شکل مبارزه می‌گیرد.» (دهباشی، ۱۳۷۰: ۲۱) چنانکه در قطعه «شکایت پیرزن»، با لحنی جسورانه به شکایت از قباد ساسانی می‌پردازد؛ چراکه «پروین در میدان ستم‌ستیزی خود، به زمان هم مقید نیست؛ لذا به سراغ قباد ساسانی می‌رود و دادخواهی پیرزنی را مطرح می‌کند.» (چاووش اکبری، ۱۳۷۸: ۷۹)

در آغاز این شعر، قباد ساسانی مشغول خوشگذرانی است و از آنچه در کشورش رخ می‌دهد، بی‌خبر است. بار دیگر پیرزنی شجاع است که فریاد دادخواهی سر می‌دهد و ظلم‌های پادشاه را باز می‌شمارد. پیرزن با دیدن خوشی و رفاهی که پادشاه در آن غرق است، او را به کلبه خود دعوت می‌کند تا حال مظلومان و گوشه نشینان را از نزدیک ببیند و بداند چه بر سر رعیت خود آورده است:

روزی بیا به کلبه ما از ره شکار تحقیق حال گوشه نشینان گناه نیست

(اعتصامی، ۱۳۸۹: ۱۳۶)

در این شعر گرسنگی، نا امنی، خشکسالی و ظلمی که چون سیل کوچه پس کوچه های شهر را فراگرفته و مردم آن را به نابودی کشانده از زبان پیرزن بیان می‌شود:

هنگام چاشت، سفره بی نان ما ببین	تا بنگری که نام و نشان از رفاه نیست
دزدم لحاف برد و شبان گاو پس نداد	دیگر به کشور تو، امان و پناه نیست
از تشنگی کدوینم امسال خشک شد	آب قنات بردی و آبی به چاه نیست
سنگینی خراج به ما عرصه تنگ کرد	گندم تورا ست حاصل ما غیر گاه نیست

(همان: ۱۳۶)

و سپس پروین از زبان پیرزن ویژگی‌های پادشاه ظالم را برمی‌شمارد و صفاتی چون آلودگی، دروغ‌گویی، ستم، یغماگری و آزمندی را به عنوان خصوصیات قباد ساسانی مطرح می‌کند و بدین طریق در سینه تاریخ می‌نگارد که هر حاکمی به چنین صفاتی متصف باشد، یغماگر و فرومایه است و شایسته زمامداری نیست:

در دامن تو دیده جز آلودگی ندید	بر عیب‌های روشن خویشت، نگاه نیست
حکم دروغ دادی و گفتمانی حقیقت است	کار تباه‌کردی و گفتمانی تباه نیست
صد جور دیدم از سگ و دربان به درگهت	جز سفله و بخیل، درین بارگاه نیست
ویرانه شد ز ظلم تو هر مسکن و دهی	یغماگراست چون تو کسی پادشاه نیست

او از زبان شخصیت‌های کلامش ظالمان را از عاقبت نافرجامی که در انتظار آنهاست، می‌ترساند:

جمعی سیاه‌روز سیاهکاری تواند	باور مکن که بهر تو روز سیاه نیست
سختی کشی ز دهر چو سختی دهی به خلق	در کیفر فلک غلط و اشتباه نیست

تکرار کلمه «سیاه» در بیت فوق، سیاهی روزگار حاکم، سیاه‌کاری پادشاه و عاقبت سیاه او را به خوبی در ذهن خواننده صاحب ذوق تداعی می‌دهد.

در قطعاتی مثل این قطعه «اندیشه او چنان در وجود انسان چنگ می‌زند که گویی شاعر سلاح برآیی در دست دارد تا به جنگ زشتی‌ها و زشتی‌های اخلاقی برود و با تیغ تیز و تند مانند، با رعایت عفاف و اصول اخلاقی به هدف تعلیم، بر ریاکاری‌ها و هرج و مرج‌های حاکم بر جامعه حمله ور شود.» (چاووش اکبری، ۱۳۸۶: ۳۶۵).

پیرزنان و پیرمردان در دیوان پروین، به مصداق «الشیخ فی قومه کالنبی فی امته» همیشه درس

کمال و انسانیت را می‌دهند و در قطعه «گنج ایمن» (پروین: ۹۱۳) نیز یکی از همین پیران باخرد حضور می‌یابد و گفتگویی غنی و انسانی بین او و کودک پاک شکل می‌گیرد. پروین بار دیگر چهره پادشاه ظالم را در این قطعه ترسیم می‌کند و می‌گوید: کودکی خرد تاجی از گل بر سر خود می‌نهد و خود را پادشاه می‌نامد و بسیار بر خود می‌بالد و می‌گوید: هیچ طفلی جامه‌ای چون جامه سرخ من ندارد. کودک که از سنگریزه‌ها برای تاج خود جواهر ساخته بود، متأسف می‌شود که تخت و سریر پادشاهی ندارد تا بازی او کامل شود. در این میان پیری حکیم که از آن کوی می‌گذشت و شاهد این ماجرا بود به کودک رو می‌کند و می‌گوید: فرزندم! «مهرن است که مثل تو پادشاهی نیست»؛ زیرا، همه چیز را خوش می‌بینی و خوش می‌نگری و بر کسی ظلم نمی‌کنی و اموال کسی را به یغما نمی‌بری و خون و اشک کسی را نمی‌ریزی؛ ریا نمی‌ورزی و فساد و تباهی نمی‌گستری و پی هوس نمی‌گرددی و اهریمن رهنمایت نیست؛ قضاوت ناحق نمی‌کنی و در سر راه مردم چاه نمی‌کنی و نامه اعمالت سیاه نیست و عمرت را هدر نباخته و اسیر طمع نگشته‌ای.

به غیر نقش خوش کودکی نمی‌بینی	به نقش نیک و بد هستیت، نگاهی نیست
تو را بس است همین برتری، که بر در تو	بساط ظلمی و فریاد دادخواهی نیست
تو، مال خلق خدا را نکرده ای تاراج	غذا و آتش، از خون و اشک و آهی نیست...

(اعتصامی، ۱۳۸۹: ۱۳۹)

از این رو حکیم پیر، هرگز پادشاهی را، شایسته آنکه خدایش طلا و مسلکش طمع و طریقتش شر است نمی‌داند:

طلا خدا و طمع مسلک و طریقت شر	جز آستانه پندار، سجده‌گاهی نیست
قنات مال یتیم است و باغ، ملک صغیر	تمام حاصل ظلم است، مال و جاهی نیست

(همان: ۱۳۹)

اگر از مجموعه این قطعات فصلی جداگانه ترتیب دهیم، مناسب‌ترین نام این فصل، «در سیرت پادشاهان» خواهد بود. به نظر می‌رسد پروین در سرودن چنین قطعاتی از گلستان و بوستان سعدی متأثر شده است و نیز تأثیرپذیری او را از سعدی در قطعه «نامه به انوشیروان» می‌توان دید؛ هرچند که این تأثیرپذیری پروین مانند تأثیرپذیری او در شعر «اشک یتیم» از «گدای شهر» انوری، مستقیم نیست. پروین در این قطعه از زبان بزرگمهر پندهایی می‌دهد که عمل به آنها، بر عدل در جامعه می‌افزاید و از جور می‌کاهد. وی، راستی مردم یک جامعه را مرهون درستی حاکم آن جامعه می‌داند و از زبان

بزرگمهر می‌سراید:

چو کج روی تو نپویند دیگران ره راست
چو یک خطا ز تو ببینند صد گناه کنند
قنات مال یتیم است و باغ، ملک صغیر
تمام حاصل ظلم است، مال و جاهی نیست
(همان: ۱۵۲)

بزرگمهر به نوشیروان اندرز می‌دهد تا خود مستقیماً بر کارها نظارت داشته باشد؛ چه بسا که عواملش، اوامرش را آن چنان که باید اجرا نکنند:

جواب نامهٔ مظلوم را، تو خویش فرست
بسا بود، که دبیرانت اشتباه کنند
زمام کار، به دست تو چون سپرد سپهر
به کار خلق، چرا دیگران نگاه کنند
اگر به دفتر حکام، ننگری یک روز
هزار دفتر انصاف را سیاه کنند...
(همان: ۱۵۲)

و همچنین او را به خودشناسی و دوری از عجب و پندار فرا می‌خواند تا با عمل به این کارها، پادشاهی خود را از خطر سقوط مصون دارد:

بپوش چشم ز پندار و عجب، کاین دو شریک
بر آن سرند، که تا فرصتی تباه کنند
چو جای خودشناسی به حيله مدعیان
تو را ز اوج بلندی، به قعرچاه کنند
(همان: ۱۵۲)

و پروین در انتهای قطعه، مانند قطعات دیگر، پادشاه را از نفرین مظلومان می‌ترساند:

بترس ز آه ستمدیدگان، که در دل شب
نشسته‌اند که نفرین به پادشاه کنند
از آن شرار که روشن شود ز سوز دلی
به یک اشاره، دو صد کوه را چو گاه کنند
سند به دست سیه روزگار ظلم، بس است
صحیفه‌ای که در آن، ثبت اشک و آه کنند
(همان: ۱۵۲)

میان مناظرات ارزشمند پروین، قطعهٔ « مناظره » دردانه رخشانی است که آفتاب‌آسا روشنگر افکار و دل‌هاست. نحوه انتخاب طرفین مناظره، یعنی دو قطره خون، که یکی از دست پادشاه و دیگری از پای کارگری چکیده است، نشانگر ذهن خلاق پروین و دل بیدار او است؛ که به هر چیز از دریچهٔ هنر متفکرانه و متعالی می‌نگرد؛ از این رو می‌بینیم که همه چیز در دیوان پروین سخن می‌گوید و شعور دارد

و درد را احساس می‌کند.

هر چند مناظرات و تمثیلات در شعر پروین، جلوه بیشتری دارد، اما هرگز به ابتذال و عادت کشیده نمی‌شود؛ زیرا او با نگاه هنرمندانه خود، فضایی در مناظرات خود ایجاد کرده است که هر کدام پنجره‌ای است به دنیایی تازه از هنر سخنوری: دنیایی که مانند آن را به سهولت نمی‌شود دید و حس کرد. پروین «ما را در زیر غرفه‌ای می‌نشانند و با این اسباب و ابزارها، به صد رنگ‌آمیزی و افسونگری، اندوهگین و متفکر می‌کند و بندرت می‌خنداند.» (همان: ۱۱)

قطعه «مناظره» پروین شعار آزادی است و شعار کوبنده علیه پادشاهان ظالم. «آنجا که تماشای فقر و مسکنت رنجبران و ناتوان شدگان، دلش را به درد آورد به سرایش شعری دست می‌یازد که می‌تواند سرودی کوبنده و شعاری پرخاشجو برای مستضعفان باشد.» (دهباشی، ۱۳۷: ۴۳۲)

در این قطعه، دو قطره خونی که یکی از دست تا جوری و دیگری از پای خارکنی برگذرگاهی چکیده است، پروین را به فکر فرو می‌برد تا تفاوت این دو قطره خون را دریابد و بتواند در کیفیتی مؤثر نقاشی کند و به جذب و اقناع مخاطب موفق شود. در این شعر قطره خون پادشاه، که آغازگر گفتگوست، پس از آگاه شدن از سرچشمه قطره خون پای خارکن به او می‌گوید: یکرنگیم و «ز یک چشمه ایم هردو» و بدین طریق قطره خون پای کارگر را به اتحاد و اتفاق فرا می‌خواند تا با همدیگر به دریا بپیوندند. ولی قطره خون کارگر با خنده جواب می‌دهد: تفاوت میان من و تو بسی است؛ تو از دست تاجوری و من از پای کارگری.

به خنده گفت، میان من و تو فرق بسی است تویی ز دست شهی، من ز پای کارگری
تو از فراغ دل و عشرت آمدی به وجود من از خمیدن پشتی و زحمت کمری...

(اعتصامی، ۱۳۸۹: ۱۷۹)

خواننده در خوانش نخست این ابیات، می‌پندارد که قطره خون پای کارگر، خود را فرودست‌تر از آن می‌بیند که با خون دست پادشاه متحد شود، اما با خواندن سه بیت بعدی، درمی‌یابد که از نگاه پروین قطره خون کارگر، در حقیقت گوهر واقعی است و سرخی این قطره، شایسته مقایسه با خون تاجوری نیست که حتی لحظه‌ای طعم رنج و درد را نچشیده است:

مرا به ملک حقیقت، هزار کس بخرد چرا که در دل کان دلی، شدم گه‌بری
قضا و حادثه، نقش من از میان نبرد کدام قطره خون را، بود چنین هنری

(همان: ۱۷۹)

گویی از نظر پروین دست بستگان زنجیر اسارت، خود مقصر اسارتشان هستند و معتقد است که اگر پسری حق خون پایمال شده پدرش را می‌ستاند، هرگز خونی به ناحق فرو ریخته نمی‌شد و اگر مظلومان در برابر ظالمان، سکوت نمی‌کردند علم ظلم برپا نمی‌شد:

ز قید بندگی، این بستگان شوند آزاد اگر به شوق رهایی، زند بال و پری
یتیم و پیرزن، این قدر خون دل نخورند اگر به خانه غارتگری فتد شوری...

(همان: ۱۸۰)

شاید در ابتدا این سخنان و ابیات، با روح آرام و صلح‌جوی پروین ناسازگار به نظر آید، اما «احساس ناتوانی در برابر جهانی پر از رنج و بیداد، شاعری نرم‌خو و پر عاطفه مانند پروین را ناچار گرفتار اندوهی ژرف می‌کند.» (دهباشی، ۱۳۷۰: ۳۷۹)

چنان که می‌بینیم در اشعاری از این قبیل «با لحنی شاعرانه از اصول مهم زندگانی اجتماعی سخن می‌رود: از لزوم استقرار عدالت در جامعه، حمایت از حقوق مردم بخصوص ضعیفان، که مستلزم کیفر تجاوزگران است و انتقاد از شیوه قضاوت و زیان صبر و سکوت بر بیداد که سبب استمرار ظلم می‌شود و بر جای بدمنشی از او بدتر، به زور می‌نشیند.» (یوسفی، ۱۳۶۹: ۴۲۰)

پروین با شیوه کسانی که با سرافکنندگی در زیر پرچم ظلم زندگی می‌کنند مخالف است؛ این است که در قصیده «ای رنجبر» رنجبران را به پرسش از حقوق پایمال شده خود، دعوت می‌کند و با نیش‌خندی، نقاب از چهره فساد و ریا و فاصله طبقاتی جامعه کنار می‌زند:

تا به کی جان‌کندن اندر آفتاب ای رنجبر ریختن از بهر نان از چهر آب ای رنجبر
زین همه خواری که بینی زافتاب و خاک و باد چیست مزدت جز نکوهش یا عتاب ای رنجبر...

(اعتصامی، ۱۳۸۹: ۲۲۲)

پروین در قصایدی از این جنس، که در واقع غالب قصایدش را دربرمی‌گیرد، به نوعی، سنت‌شکنی می‌کند و بر خلاف قصاید گذشتگان «بدون تغزل، تشبیب و تخلص، فضای یکنواخت قصاید را دگرگون می‌کند و به خوبی نشان می‌دهد که کارش در این قصاید لفاظی صرف نیست، بلکه بیشتر با رعایت ایجاز القای مفاهیم اخلاقی است.» (دهباشی، ۱۳۷: ۹۵)؛ چرا که او فرصت را گذراتر از آن می‌بیند که به وصف معشوق و طبیعت بنشیند، از خوشی‌ها بگوید و سپس حرف دل تنگ و ملول خود را بر زبان جاری سازد. او شاعر رنجبران و دردکشیدگان است؛ او قصیده می‌سراید و مناظره می‌آفریند تا باری از دوش نحیف مظلومان جامعه خود بردارد و صدای بلند مظلومیت آنان باشد.

۲-۷. عاملان حکومت به ویژه قاضیان

بدیهی است که وقتی پادشاه ستمگر باشد، مسلماً عوامل او هم از ستم به دور نخواهند بود. عواملی چون والی، محتسب و حاکمان شرع، بر دیوار بلندِ ظلم پادشاه آجری دیگر می‌نهند و حقّ مظلومان را ضایع می‌کنند و سرانجام سایه ستم را چون ابری سیاه، بر سر و شهر مردم می‌گسترند؛ نگاه خردمندانه پروین از این واقعیت نیز غافل نمی‌ماند و از ریا و ظلم کارکنان پادشاه سخن می‌گوید که در این میان، ریا و بی‌عدالتی قاضیان، بیش از همه چیز دل پروین را به درد می‌آورد و آتش انتقاد را در وجود او شعله‌ور می‌سازد؛ چون قاضی، که خود مظهر عدالت است، عدالت را در پای چوبه دار قربانی می‌کند، رشوه می‌ستاند و حقّ را ناحق جلوه می‌دهد. از این رو پروین به دنبال احقاق حقوق ضایع شده کسان است که برای گرفتن حقّ خود نزد دادستان شهر می‌روند، ولی به حق خود نمی‌رسند و وقتی می‌بینند که دوست دشمن است، درمی‌مانند که شکایت کجا برند؟!

یکی از عللی که زیبایی برخی از قطعات و مناظرات پروین را دو چندان کرده است، بیان نکات فلسفی و اخلاقی از زبان افراد مطرود جامعه است؛ چنانکه یکی از علل شهرت و ماندگاری قطعه «مست و هوشیار» پروین که جان مخاطب را تحت تأثیر قرار می‌دهد، استفاده از همین شیوه است. در این قطعه شخصی مست، که فردی مناسب برای جامعه محسوب نمی‌شود، با صداقتی عمیق حقایق را بیان می‌کند که بسیاری از افراد عاقل جامعه از آن بی‌خبرند. قرار دان مست و محتسب در طرفین مناظره می‌تواند متأثر از حکایت «محتسب و مرد مست» در مثنوی معنوی باشد که در این حکایت نیز محتسب قصد دارد تا مرد مست را به زندان برد اما مرد مست با پاسخ‌های رندانه‌ای که به محتسب می‌دهد، مانع از اثبات مست بودن خود از سوی محتسب می‌شود. (مولوی، ۱۳۸۷: ۶۰۰) در قطعه مست و هوشیار پروین نیز، مرد مست جواب‌های کوبنده و طعنه‌داری در برابر درخواست‌های محتسب دارد؛ در واقع مست، هوشیار حقیقی است و غافل و مست واقعی، محتسب به ظاهر هوشیار است. در این قطعه محتسب نماد افرادی است که شایسته مقام و شغلی که دارند، نیستند؛ زیرا رشوه می‌ستانند و مال مردمی را که جامعه‌شان جز «نقشی ز تار و پود» نیست، به یغما می‌برند:

گفت: دیناری بده پنهان و خود را وارهان گفت: کار شرع، کار درهم و دینار نیست
گفت: از بهر غرامت، جامه‌ات بیرون کنم گفت: پوسیدست، جز نقشی ز پود و تار نیست

(اعتصامی، ۱۳۸۹: ۱۴۱)

مست در این شعر در جای فردی آگاه نشسته است که بی‌عدالتی‌ها و ریاکاری‌ها را تمییز می‌دهد و

قوانین شرع را خوب می‌داند و در حالت مستی تلاش می‌کند که محتسب را بدان‌ها واقف گرداند.

گفت: تا داروغه را گوییم، در مسجد بخواب گفت: مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست

او می‌کوشد با پاسخ‌هایی که می‌دهد بر محتسب بفهماند که حتی غافل‌ترین افراد جامعه (مستان) نیز، از ستم‌های حکومت و عواملش باخبرند. قاضی در خواب است، والی خود، مست و «در خانه خمّار» است و یک هوشیاری نیست که قوانین شرع را اجرا کند، پس مستان و غافلان بر سرکارند:

گفت: می‌باید تو را تا خانه قاضی برم گفت رو صبح آی قاضی نیمه‌شب بیدار نیست

گفت: نزدیک است والی را سرای، آنجا شویم گفت: والی از کجا در خانه خمّار نیست

پروین در مثنوی «دزد و قاضی» بار دیگر از زبان فردی مطرود در جامعه، به انتقاد از ظلم قاضیان می‌پردازد. در این مثنوی دزد، ناصح قاضی است و این امر، به خوبی می‌تواند گویای میزان ظلم حاکم در جامعه باشد. پیام مثنوی دزد و قاضی پیام قطعه «مست و هوشیار» است در جامعه‌ای دیگر.

در این داستان عسس دزدی را می‌گیرد و پیش قاضی می‌برد و مردم پشت سر آنها راه می‌افتند تا شاهد کامل قضیه باشند. در محکمه، قاضی به استنطاق دزد مجرم می‌پردازد، اما دزد، که از ذات قاضی آگاه است، پاسخ‌های کوبنده می‌دهد تا چهره حقیقی قاضی را در میان مردم برملا سازد و نقاب ریا را از چهره او برکند. او قاضی را راهزن می‌نامد و معتقد است که لعل بدخشان در آستین قاضی است نه او که دزد است:

گفت: هان بر گوی شغل خویشتن گفت: هستم همچو قاضی راهزن

گفت: آن زرها که بردستی کجاست گفت: در همیان تلبیس شماسست

گفت: آن لعل بدخشانی چه شد گفت: می‌دانیم و می‌دانی چه شد

گفت: پیش کیست آن روشن‌نگین گفت: بیرون آر دست از آستین

(همان: ۵۷)

ابیات نخستین این مثنوی، گفتگوی دزد و قاضی است، اما پس از آن تا پایان مثنوی، سخنگو دزد است؛ چرا که قاضی ریا کار چگونه می‌تواند سخن بگوید در حالی که حقایق آشکار شده و اعتبار بادآورده‌اش بر باد رفته است؟ دزد، قاضی را دزد پنهان خطاب و ادعا می‌کند که انبار قاضی را اموال دزدی پر کرده است. سپس عمل خود را، با عمل قاضی مقایسه می‌کند:

تو قلم بر حکم داور می‌بری من ز دیوار و تو از در می‌بری

می‌زنم گر من ره خلق، ای رفیق در ره شرعی تو قطاع الطریق...

(همان: ۵۷)

در این مثنوی قاضی «پشت پا زنده به راستی»، «گندم نمای جو فروش»، «ردای عجب پوشنده»، «حریص و تابع دیو» توصیف می‌شود. رشوه‌ستانی یکی از ویژگی‌های بارز قاضیان ستمگر است که در دیوان پروین انعکاس گسترده یافته است. او در مثنوی «ناآزموده» از قاضیانی سخن می‌گوید که عدالت را در برابر زر می‌فروشدند. وقتی قاضی بغداد سخت بیمار شد و محضرش از رونق افتاد و «دکان عجبش» بی‌مشتری ماند، تصمیم گرفت پسرش را به جای خود در محضر قضاوت بنشاند. پروین در آغاز این مثنوی، که به توصیف احوال و رفتار قاضی می‌پردازد، در ۵ بیت به انواع رشوه‌ای که قاضی از اطرافیان خود می‌گیرد، اشاره می‌کند. قاضی علاوه بر بدره‌های زر، بر حسب شغل و دارایی افراد نیز از آنها رشوه می‌ستاند:

کس نمی‌آورد دیگر نامه‌ای	برّهای، قندی، خروسی، جامه‌ای
نیمه‌شب، دیگر کسی برادر نبود	صحبتی از بدره‌های زر نبود
از کسی، دیگر نیامد پیشکش	از میان برخاست، صلح و کشمکش
بر نمی‌آورد بزاز دغـل	طاقه کشمیری، از زیر بغـل
زر، دگر نهاد مرد کم‌فروش	زیر مسند، تا شود قاضی خموش

(همان: ۲۵)

قاضی که در خود توان کار نمی‌بیند پسر خود را فرا می‌خواند و می‌گوید:

تو به مسند برنشین جای پدر هر چه من بردم، تو بعد از من ببر

اعتراف قاضی به رشوه‌ستانی و بی‌عدالتی خودش نکته در خور توجه است. او تجربه‌های خود را در کار قضاوت به پسرش منتقل می‌کند و از او می‌خواهد محضر قضاوت را به نفع کسی پایان دهد که غنی است. او خود را صیاد می‌نامد و پسرش را به دام نهادن در راه خلق وصیت می‌کند:

خوش گذشت از صید خلق، ایام من	ای پسر، دامی بنه چون دام من
حق بر آن کس ده که می‌دانی غنی است	گر سراپا حق بود مفلس، دنی است...

(همان: ۲۶)

فرزند قاضی که در ستمگری بر پدر سبقت گرفته و در عین حال که در کار قضاوت ناآزموده است،

وقتی درشتی روستازاده‌ای را که توان رشوه دادن ندارد می‌بیند او را می‌کشد و با دست خون آلود نزد پدرش برمی‌گردد و در توضیح کار خود به پدرش می‌گوید:

تو، به پنبه می‌بری سر، ای پدر من به تیغ این کار کردم مختصر
آن چنان کردم که تو می‌خواستی راستی این بود و گفتم راستی

شاید در نگاه اول موضوع اصلی این مثنوی «بی‌تجربگی و ناآزموده بودن و عواقب آن» باشد، اما پروین با انتخاب شغل قضاوت به دنبال آگاهی دادن به مردم است. چه بسا او می‌توانست حرفه دیگری را برای این مثنوی انتخاب کند؛ زیرا ناآزمودگی که عامل شکست است تنها در شغل قضاوت نیست. در مثنوی «دو محضر» قاضی در هر دو محضر «قضاوت و اداره خانواده» ناموفق است. او با حالی تباه به خانه می‌رود و به کودک و خدمتکار و دربان بانگ می‌زند که کاسه شکست و به همسرش می‌گوید: من روز و شب در محضر قضاوت گرفتار هزاران شوروشر هستم، اما تو آسوده در میان پرنیان غنوده‌ای. من با ناگواری‌ها می‌سازم و تو در میان زر و زیور با شادی زندگی می‌کنی. در اثنای این مثنوی نیز قاضی به ظلم خود در پیشه‌اش اعتراف می‌کند:

توشه بستم از حلال و از حرام هم تو خوردی گاه پخته، گاه خام
تا یتیم از یک به من بخشید نیم تو خریدی گوهر و در یتیم...
حق نهفتم، بافتم افسانه‌ها سوختم با تهمت‌ی کاشانه‌ها

(همان: ۷۷)

در این ابیات با عباراتی نظیر «ماست بردن قاضی و دوغ بردن مظلوم»، «سنگ در راه کسی انداختن»، «اشک با آه آمیختن»، «روز را بی تأمل شب گفتن» و «دهان به مردار آلودن» به دغل‌بازی، ریا، دروغ‌گویی و ظلم قاضی اشاره می‌کند. قاضی در خانه خود نیز منفور است و این از سخنان زن او بر می‌آید که می‌گوید:

تو، به محضر داوری کردی هزار لیک اندر خانه درماندی زکار
گر چه ترساندی خلایق را بسی از تو در خانه نمی‌ترسد کسی...

(همان: ۸۰)

چنان که می‌بینیم شخصیت قاضی در دیوان پروین شخصیتی منفور است و در هیچ جای دیوان، تصویر قاضی، عادل ترسیم نشده است و شاید شاعر خواسته است نمایی از وضعیت محکمه‌های زمان

خود را به تصویر کشد.

۳-۷- توانگران

در نگاه پروین اغنیا و توانگران نیز غالباً در جرگه ستمگران قرار می‌گیرند.

هزار مرتبه، فقر از توانگری خوشتر توانگران، همه بدنام ظلم و بیدادند

(همان: ۱۴۸)

«پروین یکی از تندترین اشعار سیاسی و اجتماعی خود را در محرم ۱۳۴۰ ه.ق (حدود ۱۳۰۰ ش) هنگامی که حداکثر ۱۵ ساله بوده سروده است.» (دهباشی، ۱۳۷۰: ۳۶۰) این شعر قطعه «صاعقه ستم اغنیاست» نام دارد. «پروین در واقع به نام یک دهقان زاده اعلام می‌کند که صاعقه ما ستم اغنیاست. پس این قطعه تنها شعر نیست، تاریخ است؛ واقعیت زندگی همه رنجبران است؛ یک نقاشی گویا و معنی‌دار از وضع زندگی طبقاتی انسان‌ها از یک سو و ایرانیان از سوی دیگر است.» (دریا، ۱۳۳۲: ۷۷)

پروین هر چند خود در خانواده مرفه به دنیا آمد و بزرگ شد، ولی گویا از ۱۵ سالگی به دلایل سیاسی و رشد افکار کمونیستی و مبارزات روحانیون و اقشار آگاه و اقتضانات زمان دغدغه ظلم توانگران برفقیان را در ذهن خود داشته و رنج درد و فقر را به خوبی درک کرده است. زمانی که همسالان او در کوچه‌های کودکی و نوجوانی از روزهای کودکی خویش لذت می‌بردند، این شاعر «درد و رنج» نظاره‌گر اندوه و غم فقیران بوده است. از این رو می‌توان گفت قطعه «صاعقه ما ستم اغنیاست» قصه همه برزگران خسته از استثمار و فراموشی است. در این شعر به کشاورزی برمی‌خوریم که در نصیحتی به فرزندش می‌گوید: فنون کشاورزی را بیاموز و پیشه پدر را پی‌گیری؛ عمر ما با رنج و غم گذشت که بعد از این نوبت خون دل خوردن شما است. در جایی کشت کن که آب و زمین نم باشد و تجربه‌ها بیاموز و بدانکه در فصل خرمن صاعقه، بلاست:

مدت ما جمله بسه محنت گذشت	نوبت خون خوردن و رنج شماست
کشت کن آنجا که نسیم و نمی است	خرمی مزرعه زآب و هواست...
هر چه کنی کشت، همان بدروی	کار بد و نیک، چو کوه و صداست

(اعتصامی، ۱۳۸۹: ۱۱۰)

اما پسر برزگر گونه‌ای دیگر می‌اندیشد و صاعقه آسمانی را بلا نمی‌شمارد و وقتی کلمه صاعقه را

می‌شود بغض نفرتش می‌ترکد و می‌گوید: صاعقه‌ای که زندگی ما را به آتش می‌کشد ستمی است که اغنیا و زرداران نسبت به ما روا می‌دارند؛ آنان شکم‌هایشان را از دسترنج رعیت‌هایی مثل ما پر کرده و گوشت نو بالا آورده‌اند:

گفت چنین، کای پدر نیک رای صاعقه ما ستم اغنیاست

(همان: ۱۱۱)

سپس از فقر و ناملایمتی روزگار نزد پدر شکایت می‌کند که آنان در آسایشند و ما در رنج. در فصل خرمن بی‌غله‌ایم و در زمستان بی‌هیزم. حاصل زحمات ما را آنها می‌خورند و هدر می‌دهند؛ سفره‌های آنها الوان و پرچرب و گوشت ولی سفره‌های ما خالی از نان و خورشت است؛ آنها جهان می‌گیرند لکن تو به یک کلبه محقر بسنده کرده‌ای؛ پاهای من بی‌کفش است و جامه‌های تو کهنه و پاره؛ سهم ما در عوض این همه کار و رنج فحش است و تحقیر؛ تا کی باید مثل چهارپایان بار کشیم و چرا کار ما ضعیفان و خون ما فقیران بی‌ارزش است؟ چرا از روزگار تنها آرزو کردن و جفا بردن به ما رسیده است؟ بزرگان در حرص و طمع غرقند و داوری ناحق می‌کنند و رشوه می‌ستانند و به غلط حکم می‌دهند؛ طبیبان تهیدستان را به جرم بی‌پولی معاینه و درمان نمی‌کنند؛ مالداران با همه آشنایند و مشکلاتشان حل می‌شود؛ آنکه در روز حامی شرع است، غذای شبش از اشک یتیمان است؛ خون پیرزنان و کودکان راحت خورده می‌شود و این ستم‌هاست که بنیاد و بنیان زندگی ما را ویران کرده است:

پیشه آنان، همه آرام و خواب زین همه گنج و زر و ملک جهان
قوت، به خوناب جگر می‌خوریم خرقة درویش، ز درماندگی

(همان: ۱۱۲)

پیر جهان دیده، که سرد و گرم روزگار را چشیده است، در جواب فرزند خام خود می‌گوید: «قصه زور است، نه کار قضاست.» پدر باتجربه، ظلم، ریا و بی‌عدالتی حکام غاصب، رشوه‌خواری قاضیان و تیره دلی توانگران را عامل تیره‌بختی فقیران می‌شمارد:

مردمی و عدل و مساوات نیست زان، ستم و جور و تعدتی رواست
رشوه نه ما را، که به قاضی دهیم خدمت این قوم، به روی و ریاست
نبض تهی دست نگیرد طبیب درد فقیر، ای پسرک، بی‌دواست...

(همان: ۱۱۲)

هدف شاعر از چنین قطعاتی برانگیختن روح نوع‌دوستی و عدالت‌خواهی توانگران است، تا مگر دست یاری به سوی بیچارگان دراز کنند، هرچند او از تأثیرپذیری و بیداری آنان ناامید است:

پروین توانگران غم مسکین نمی‌خورند بیهوده‌اش مکوب که سردست این حدید

(همان: ۱۴۶)

۷-۴- صیادان

اوج عاطفه شاعر زمانی نمایان می‌شود که درمی‌یابیم از رنج کشیدن حیوانات به ویژه پرندگان، نیز آزرده‌دل می‌شود، چنانکه می‌سراید:

صیاد را بگویی که پر مشکن این صید تیره روز بی‌آوا را

(همان: ۱۸۵)

او در تبیین زشتی ستم در تمثیلی هنرمندانه می‌آورد که پرنده‌ای برای توشه‌اندوزی و فراهم آوردن روزی بچه‌هایش، راه صحرا را پیش گرفت و از این باغ بدان باغ و از این چمن بدان چمن پر زد و رفت، ولی از خستگی زیاد مدتی سر به زمین گذاشت و خوابید. ناگهان تیر صیادی بردلش نشست و بال و پرش در خون تپید و پریدن را از یاد برد. وقتی قلبش از حرکت ایستاد شکارچی سیه‌دل، نزد آن به زمین افتادهٔ مظلوم آمد و جسم بی‌جان را به پشتواره نهاد و راهی خانه‌اش شد و صید را به کودکش داد. ولی صبح‌گاهان یکی از بچه‌های مرغ شکار شده از گرسنگی از لانه بیرون جهید و طعمه نیافت و خود مثل مادر طعمه باز شکاری شد و مظلومانه جان‌باخت و کس دستگیرش نشد. دیگر بچه‌ها تا شب منتظر مادر شدند ولی نیامد و بالاجبار گرسنه سر به زمین نهادند و به خواب رفتند اما بی‌مادری و گرسنگی و ظلم صیاد رونق و شادمانی را از آن آشیانه و طفلان یتیم گرفت و کلبه رو به ویرانی گذاشت و مرگ سیاه سایه انداخت و جغد ناامنی بال گشود و همه یک‌باره در آتش بیدادگری سوخت.

پروین در این تمثیل در ظاهر چرخ پیر را جفاکار می‌نامد و حوادث را به گردن تقدیر می‌اندازد ولی در باطن به همه ستم‌کاران و زورمندان تاریخ می‌تازد که ضعیفان را به بند می‌کشند و جفا روا می‌دارند و بدبختی می‌فزایند. او در مسمط زیبای «آشیان ویران» و قطعهٔ «فریاد حسرت» ظلم صیادانی را به تصویر می‌کشد که آشیانه‌های گرم پرندگان و آدمیان را ویران می‌کنند و حیاتشان را به کام ممات می‌سپارند. در قطعهٔ «فریاد حسرت» از جانب پرنده‌ای که پیکان صیاد، پره‌های او را خسته کرده، فریاد آه و حسرت سر می‌دهد و از گروه آدمیان می‌نالد که چگونه بی‌رحمانه مرگ او را از او گرفتند و

اسیرش کردند:

فتاد طائری از لانه و ز درد تپید
به زیر پر چو نگه کرد، دید پیکانی است
بگفت، آنکه به دریای خون فکند مرا
ندید در دل شوریده‌ام چه طوفانی است
کسی که بر رگ من تیر زد، نمی دانست
که قلب خرد مرا هم ورید و شریانی است
ربود مرغم از زیر پر به عنف و نگفت
که مادری و پرستاری و نگهبانی است
(همان: ۱۱۶)

مضمون کلام پروین در این قطعه نیز، بیان عاقبت اسفناک ظالم است:

حدیث نیک و بد ما نوشته خواهد شد
زمانه را سند و دفتری و دیوانی است
کسی ز درد من آگه نشد، ولیک خوشم
که چند قطره خونم، به دست و دامانی است
ز دهر، گر دل تنگم فشار دید چه غم
گرفته دست قضا، هر کجا گریبانی است
(همان: ۱۱۷)

پروین نه تنها در انتهای قطعات و مثنوی‌هایش، بلکه در قصاید خود نیز، به فرجام تلخ بیداد و بیدادی اشاره کرده و به خوبی آگاه است که آنکه ظلم کند، زمانه از او انتقام خواهد گرفت؛ لذا بارها متذکر می‌شود که ظالمان نباید آسوده نشینند:

خون یتیم در کشی و خواهی
باغ بهشت و سایه طوبی را
(همان: ۱۸۶)

سفینه‌ای که در آن فتنه بود پشتیبان
خونابه می چکد همی از دست انتقام
(همان: ۲۱۶)

ای زورمند روز ضعیفان سیه مکن
خونابه می چکد همی از دست انتقام
(همان: ۲۳۱)

مسمط «آشیان ویران»، کنار هم قرار گرفتن چند واژه و جمله در قالب شعر نیست بلکه نمایش‌نامه غمناک و غم‌نامه دردناکی است که هر خواننده‌ای را به شدت متأثر می‌کند:

چون دانه نیافت، خون دل خورد
تقدیر، پرش بکنند یکسر
شاهین حوادثش فرو برد
نشیند حدیث مهر مادر
دور فلکش به هیچ نشمرد
نفکند کسبش سایه بر سر

نادیده سپهر زندگی، مرد پرواز نکرده، سوختش پر
رفت آن هوس و امید بر باد

(همان: ۱۳)

مرغان در انتظار غذا خفتند اما به سبب ظلم صیاد هرگز بیدار نشدند:

آن مسکن خرد پاک ایمن خالی و خراب مانند فرجام
افتاد گلش ز سقف و روزن خار و خسکش بریخت از بام
آرامگهی نه بهر خفتن بامی نه برای سیر و آرام
بر باد شد آن بنای روشن نابود شد آن نشانه و نام

دیگر نشد آن خرابی آباد

(همان)

و صیاد ظالم ریشه خانواده‌ای را برکند و آشیانه‌ای را با غم و بی‌کسی ویران نمود و جان‌ها ستاند و
خون‌ها ریخت:

با تیشه‌ی ظلم ریشه‌ای کند بر بست ز فتنه‌ای دری را
خون ریخت به کام کودکی چند برچید بساط مادری را

فرزند مگر نداشت صیاد؟

(همان: ۱۴)

در حالی که اگر صیاد لحظه‌ای به فرزندان خود می‌اندیشید و آن چه را که بر خود نمی‌پسندید بر
دیگران هم نمی‌پسندید شاید حاضر نمی‌شد مادر خانه‌ای را این چنین بی‌رحمانه صید و فرزندانش را
یتیم کند:

به کس می‌پسند رنجی کز برای خویش می‌پسندی به دوش کس منه باری که خود بردنش نتوانی

(همان: ۲۵۱)

۸- نتیجه

پروین ظلم را مایه سرنگونی انسان می‌داند و معتقد است که ستم روان انسان را سیاه و دنیای او را
بدتر از دنیای حیوانات می‌کند و در نهایت برایش فرجام ناگوار رقم می‌زند. وی ظالم را به مار و اژدهای
گزنده، گرگ درنده و وحشی و تیغ و پیکان شکافنده و جراحت‌زا تشبیه می‌کند و ظالمان را به چهار

گروه حاکمان و عاملان حکومتی، قاضیان، زراندوزان و صیادان تقسیم می‌کند و اعمال زشت و آثار زیان‌بار آنها را برمی‌شمارد. او حاکمان ظالم را شایسته زمامداری نمی‌داند و یغماگران اموال مردم را گدای واقعی می‌خواند. پروین براین باور است که درستی و نادرستی مردم از درستی و نادرستی حاکمان سرچشمه می‌گیرد. وی ستم‌ستیزی را ضروری می‌داند و در این میدان به زمان هم مقید نیست و اعتقاد دارد که ستم‌پذیری مردم دلیل ستمگری ظالمان است. در نگاه پروین ستم اغنیا و زرداران عامل بدبختی فقیران است. او از رشوه خواری قاضیان و حق‌کشی و ریاکاری و دروغ آنان می‌نالند و آنها را که کاشانه ضعیفان را ویران می‌کنند به باد نکوهش می‌گیرد و فریاد عدالت‌خواهی سر می‌دهد و به مردم نهیب می‌زند که زنجیر اسارت از پای خود بشکنند و به ظلم تن ندهند و برخیزند و حقیقت را بگیرند. مدینه فاضله پروین شهری است عاری از ستم و دارای رفاه و آسایش همراه با کرامت و ارزش‌های انسانی. این است که با خلق تصاویر، تمثیلات و مقطعات و دیگر قالب‌های شعری و با مدد گرفتن از داستان‌های تاریخی و هنر شاعری می‌کوشد که مردم را به ساختن چنین شهری برانگیزد و سیمای زشت و راه و رسم ظالمانه ظالمان را به زیبایی و هنرمندانه ترسیم کند و در برافراشتگی پرچم ستم‌ستیزی در طول زمان سهیم گردد.

منابع

- قرآن کریم.
- اعتصامی، پروین، ۱۳۸۹، دیوان/شعار، با مقدمه ملک الشعرای بهار، چاپ نهم، نشر ثالث.
- اکبری، منوچهر، ۱۳۸۶، مجموعه مقالات نکوداشت پروین اعتصامی، انتشارات خانه کتاب.
- انوری، اوحدالدین محمد بن محمد، ۱۳۷۶، دیوان/انوری، تصحیح محمد تقی مدرس رضوی، چاپ پنجم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- چاووش اکبری، رحیم، ۱۳۷۸، حکیم بانوی شعر فارسی، نشر ثالث.
- حر عاملی، ۱۳۸۹، کلیات/احادیث قدسی، ترجمه کریم فیضی، انتشارات قائم آل محمد.
- خانلری، پرویز، ۱۳۶۹، هفتاد سخن، ج سوم، تهران: توس.
- دریا، ۱۳۳۲، «پروین اعتصامی»، نشریه زبان و ادبیات، ش ۲: ۸۰-۶۸.
- دشتی، محمد، ۱۳۸۶، ترجمه نهج البلاغه، نشر ایدون.
- دهباشی، علی، ۱۳۷۰، یادنامه پروین اعتصامی، نشر دنیای مادر.
- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۶۵، دفتر ایام، تهران: انتشارات علمی و معین.
- سعدی، مصلح‌الدین، ۱۳۸۶، کلیات سعدی، به اهتمام محمد علی فروغی، چاپ چهاردهم، تهران: امیر کبیر.
- سعدی، ۱۳۸۶، بوستان، به اهتمام انزابی نژاد و قره‌بگلو، تبریز: آیدین.
- گلبن، محمد، ۱۳۷۱، بهار و ادب فارسی، ج اول، تهران: امیر کبیر.
- مولوی، جلال‌الدین محمد، ۱۳۸۷، گزیده غزلیات شمس، دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، چاپ بیست و یک، تهران: امیر کبیر.
- نظامی، ۱۳۷۲، مخزن الاسرار، به اهتمام وحید دستگردی، تهران: نگاه.
- یوسفی، غلامحسین، ۱۳۶۹، چشمه روشن، تهران: انتشارات علمی.